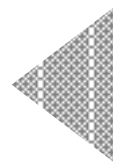


آزادی و توسعه^۱



رنی پریندرگست^۲

مترجم: علی اصغر صباغی^۳

مقدمه

در کتاب توسعه به مثابه آزادی^۴ که در سال ۱۹۹۹ منتشر شد، آمارتیاسن^۵ عنوان می‌دارد که توسعه باید به مثابه فرآیند بسط و گسترش یافتن آزادی‌های واقعی که مردم از آن بهره‌مند شوند، درک شود. او این دیدگاه جامع به توسعه را با دیدگاه تمرکز شدید حاکم بر توسعه^۱ "درآمد واقعی و رشد اقتصادی" به مثابه ویژگی‌های توسعه^۲ موفق مورد مقایسه قرار می‌دهد (سن، ۱۹۹۰: ۴۱). سن سعادت و رفاه اقتصادی را که به عنوان هدف اصلی برنامه‌ریزی و سیاستگذاری نگریسته می‌شود، رد نمی‌کند در عوض مخالفت خود را با عدم درک این نکته که سعادت و رفاه مادی تنها هدفی واسطه‌ای است که احتمالاً نمی‌تواند به زندگی‌های انسانی کمک کند، اعلان می‌دارد (سن، ۱۹۹۰: ۴۲). سن تصدیق می‌کند اگر چیزی شبیه یک تطابق یک به یک بین نایل شدن به سعادت اقتصادی و غنی‌سازی زندگی‌های افراد وجود می‌داشت، برداشت و درک رفاه اقتصادی به مثابه هدف اصلی به جای یک هدف واسطه‌ای از اهمیت زیادی برخوردار نمی‌شد، سن عنوان می‌دارد که مسئله این نیست. کشورهایی با درآمدهای سرانه بالا به شکل اعجاب‌برانگیزی ممکن است در زمینه کیفیت زندگی از دستاوردها و موفقیت‌های پائینی برخوردار باشند در حالی که کشورهایی با درآمد سرانه نسبتاً پائین ممکن است از نظر شاخص‌های متنوع رفاهی،

۱- مطلب حاضر، ترجمه‌ای از مقاله زیر است:

- Renee Prendergast (2004), Development And Freedom, **Journal Of Economic Studies**, Glasgow : 2004.Vol.31,Lss.1; Pg.39

۲ - Renee Prendergast.

۳- کارشناس ارشد ارتباطات Sabbaghi24@Yahoo.Com

۴ - Development As Freedom

۵ - Amartya Sen

عملکردهای خوبی داشته باشند.

سن گسترش آزادی را نه تنها به عنوان هدف اصلی توسعه در نظر می‌گیرد، بلکه آن را در ردیف ابزارهای اصلی توسعه قرار می‌دهد و مسأله اصلی نیز همین است. بدون در نظر گرفتن این نکته که توسعه از منظر تنگ‌اندیشانه بر حسب موفقیت اقتصادی ادراک شود یا اینکه در مجموع بر حسب توسعه آزادی انسانی در نظر گرفته شود. این کارآمدی ابزاری توسعه به این واقعیت نسبت داده می‌شود که آزادی یک نمونه، به میزان زیادی به پیشرفت آزادی نمونه دیگر کمک کند (سن، ۱۹۹۹ : ۳۸). در این بافت سن توجهات را به سهم رشد فرصتهای اجتماعی در قالب دسترسی گسترده آموزش جهت توسعه ژاپن، کره و تایوان معطوف می‌سازد. در عین حال وی موفقیت‌های کنونی اقتصاد چین را در مقایسه با اقتصاد هند به آمادگی اجتماعی بیشترش نسبت می‌دهد که این خود نیز ناشی از تعهد چین به دسترسی جهانی به بهداشت و آموزش اولیه است. در حالیکه وی تأکید می‌کند که رشد اقتصادی می‌تواند پیشرفت‌های در شاخص‌های مختلف رفاهی را تسهیل نماید، اما اظهار می‌دارد که این رابطه [لزوماً] خودکار و اتوماتیک نیست.

در این باره وی به مقایسه کره و تایوان با برزیل می‌پردازد، کشورهایی که رشد بالای اقتصادی در آنها با پیشرفت‌هایی در طول عمر و کیفیت زندگی همراه بوده است. در حالیکه در برزیل اتفاقی روی نداد در عین حال وی خاطر نشان می‌سازد که پیشرفت در طول عمر و کیفیت زندگی لزوماً به واسطه رشد اقتصادی رخ نمی‌دهد.

کشورهایی چون سریلانکا و استان‌هایی چون کراالا در هند علیرغم رشد عملکرد معمولی که داشتند، پیشرفت‌های چشمگیری در زمینه طول عمر و کیفیت زندگی داشته‌اند. در حالیکه چنین تجاربی حکایت از آن دارد که کشورها لزوماً نباید جهت پیشرفت زندگی اجتماعی شهروندان، غنی و ثروتمند باشند. سن تصدیق می‌کند اصلاحی که با واسطه و رشد [اقتصادی] صورت می‌پذیرد، احتمال بیشتری دارد که در گذر زمان پایدار بماند (سن، ۱۹۹۹ : ۴۸).

از آنجائیکه رشد برای پایداری^۱ پیشرفت‌ها در زمینه طول عمر و کیفیت زندگی مهم است حتی اگر به طور خودکار به پیشرفت‌هایی منتهی نشود، یک نکته وجود دارد که هیچ تفاوت اساسی و بنیادی بین تحلیل سنتی متمرکز بر رشد و تحلیل‌هایی که از سوی سن ارائه می‌شود وجود ندارد.

دیدگاه خود سن این است که تفاوت‌ها از دو منظر بوجود می‌آید: فرآیند^۱ و فرصت^۲. از منظر فرآیندی، سن عنوان می‌دارد که صورت‌های مشارکت آجوبانه تصمیم‌گیری باید به عنوان هدف نهایی توسعه ارزش و اعتبار یابد؛ در حالیکه از منظر رویکرد رشد محور، مشارکت تنها مادامی ارزشمند است که برای رشد و توسعه مفید و ثمربخش باشد. با در نظر گرفتن بعد فرصت، سن عنوان می‌دارد که با پیگیری دیدگاه توسعه به مثابه آزادی ما باید علاوه بر بررسی آزادی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، میزان و درجه‌ای که مردم فرصت رسیدن به نتایجی که برایشان حائز اهمیت و ارزش است دارند را مورد بررسی و مطالعه قرار دهیم (سن، ۱۹۹۹: ۲۹۱).

سن می‌پذیرد که سطوح درآمدی عاملی مهم هستند که بر استانداردهای زندگی تأثیر می‌گذارند، اما در عین حال به این نکته نیز اذعان دارد که برخی فرصت‌ها که مردم برایشان ارزش قایل‌اند (مثل عمر طولانی، شغل مناسب و درخور، همسایگی و محیط آرام) خیلی با رفاه اقتصادی در ارتباط تنگاتنگ نیستند.

در حالیکه ظهور آزادی به مثابه درون‌مایه آشکار در کار سن، یک توسعه از نوع دهه نودی آن محسوب می‌شود (دساری، ۲۰۰۱: ۲۲۱). این دیدگاه که آزادی به مثابه هدف توسعه است، به نوبه خود در اقتصاد توسعه چیز جدیدی محسوب نمی‌شود. در سال ۱۹۵۵ (میلادی)، آرتور لوویس^۵ اظهار داشت که «رشد اقتصادی چیزی است که کنترل بیشتری را حول محیط زیست در اختیار انسان قرار می‌دهد و بدین طریق آزادی‌اش را افزایش می‌دهد.» [۱] با این همه وی از تأکید بر این نکته هراس داشت چرا که با وجودیکه اقدامات مثبت برای ارتقا استانداردهای زندگی در مستعمره‌ها باید اولویت داشته باشد اما [دانستن] این نکته نیز ضروری بود که بایست بین رفاه اجتماعی و توسعه تمیز قایل شد (آرنت، ۱۹۸۹: ۲۹).

در اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ شک و تردید در مورد اینکه تا چه حد منافع رشد و توسعه به سمت فقرا سرازیر می‌شود چند تن از اقتصاددانان برجسته حوزه توسعه را واداشت تا به دلیل بازتعریف توسعه بر مبنای حذف سوء تغذیه، بیماری، بی‌سوادی و نظایر آن باشند. [۲] ایرما

۱- Process

۲- Opportunity

۳- Participative

۴- Desal

۵ Arthur Lewis

آدلمن^۱، در مقاله‌ای در مجله امریکن اکونومیک ریویو^۲ اظهار داشت که هدف اصلی بلند مدت سیاسی توسعه ملی باید از میان برداشتن و تسهیل مرتب و پی در پی موانع سیستماتیک به کمک عقلانیت کامل پتانسیل انسانی اعضایش باشد (آدلمن، ۱۹۷۵: ۳۰۶).

سن تصدیق می‌کند که بخش بزرگی از ادبیات اقتصاد توسعه که تاکنون منتشر شده است، شباهت‌های زیادی با دیدگاه خود وی دارد. [۳] با وجودیکه چنین ادبیاتی در حوزه خودش تأثیرگذار و نافذ بود، سن خاطر نشان ساخته است که معمولاً از سوی بسیاری از اقتصاددانان مورد بی‌اعتنایی قرار می‌گرفت. از نظر سن دو دلیل برای این بی‌اعتنایی وجود داشت. نخست اینکه دغدغه تئوری رفاه وجود داشت که معتقد بود نباید تنها مبتنی بر احساس و علم شهودی باشد، بلکه باید ساختارمند نیز باشد. (سن، ۱۹۹۰: ۶۴). در ثانی مسأله‌ای وجود داشت که سلطه راهکارهای فایده‌محور در درون اقتصاد رفاه که به مثابه مانعی برای پذیرفتن عقاید عمل می‌کردند. نباید سریعاً در چارچوب مفهومی گنجانده می‌شدند. به منظور غلبه بر این مشکلات ضروری بود که ویژگی‌های بنیادین پنهان مربوط به کیفیت زندگی، نیازهای اساسی و نظایر آن با ویژگی‌های بنیادین راهکارهای سنتی تر مورد مقایسه قرار گیرند.

شناسایی نقش منحصر به فرد سن برای رویکرد توسعه انسانی به عنوان کسی که دارای دو نقش دوگانه است، نقطه شروع این مقاله است. [نقش اول وی] به تصویر کشاندن نابسندگی رویکردهای فایده‌محور حاکم و همزمان [در نقش دومش] ارائه کردن و فراهم آوردن بنیان‌های ضروری جایگزین است.

فصل بعدی نقد سن را در مورد رویکرد فایده‌محور به رفاه انسانی مورد بررسی قرار می‌دهد، به دنبال آن نقدی از جایگزین پیشنهادی با توجه به توانمندی‌ها و کارکردها ارائه می‌شود. بخش پایانی تلاش دارد تا مشخصاً با تمرکز بر روی ارزش این رویکرد به مثابه یک تئوری توسعه، اهمیت و نقش سن را مورد ارزیابی قرار دهد.

رفاه^۲، فایده^۴ مرزی و همه آنها

فایده‌گرایی یا سودمحوری برای دوره زمانی نسبتاً قابل توجهی، تئوری اخلاقی حاکم بوده است.

۱- Rma Adelman

۲- American Economic Review

۳- Welfare

۴- Utility

در اوایل قرن هجدهم، جان براون^۱ به اظهارات برنارد مندویل^۲ پاسخ داد که به هیچ نوع قطعیت و یقین بیشتری در مورد اصول اخلاقی در مقایسه با اصول مرسوم و متداول جهان وجود ندارد: "پایان عظیم شادی و سرور عمومی... به مثابه پایانی که شرایط تشکیل دهنده و به وجود آورنده شرافت اعمال انسان را یکدست می‌سازد (کای^۳، ۱۹۲۴: ۴۱۵). در پایان همین قرن، جرمی بنتهام^۴ اصل فایده-سود را اینگونه تعریف کرد: "اصلی که هر عمل و کرداری که شادی گروه‌هایی را که منافعشان در خطر است افزایش دهد، مورد تأیید قرار می‌دهد و از سویی نیز هر عملی که این شادی را کم‌رنگ کند، رد می‌کند (بنتهام، ۱۸۲۳: ۱۱). وقتی گروهی که منافعش در خطر و مورد سؤال است، یک اجتماع است [که] منافعش را می‌توان به مثابه مجموع منافع همه افراد تشکیل دهنده آن اجتماع دانست (بنتهام، ۱۸۲۳: ۱۴۵). بنتهام پی‌برد که در ارتباط با مجموع شادی افراد مشکلاتی وجود داشت چرا که شادی یک انسان هرگز برابر با شادی انسان دیگر نیست (استیگلر^۵، ۱۸۶۸). با این همه، او امید کمی به حل این مسئله داشت و تأکید داشت که با وجودی که این امر به نظر تخیلی بی‌پایه و اساس می‌نماید، این فرض که شادی افراد را می‌توان برهم افزود و جمع زد "فرض بدیهی بود که بدون اجازه همه استدلالات سیاسی به وجود آمده بود" (استیگلر، ۱۹۶۸: ۵۹).

به دنبال انقلاب حاشیه‌ای در اقتصاد، نقش مفهوم فایده بیش از پیش بسط داده شد و از جایگاه اصلی و کلیدی به مراتب بیشتری نسبت به گذشته در تئوری اقتصاد برخوردار گردید و به شکلی طبیعی این امر به توجه بیشتر به معنای آن و ابزار اندازه‌گیری آن منجر شد.

واکنش به معنای فایده، منجر به درک این نکته شد که واژه فایده به دو معنای کاملاً متفاوت به کار گرفته شده است. در تئوری قیمت این مفهوم برای اهدا کردن ظرفیتی برای برآورده ساختن خواسته‌ها و امیال افراد به مشروع و یا غیرمشروع مورد استفاده قرار می‌گرفت. در تئوری رفاه این واژه از معنای ضمنی مفید بودن از نظر اجتماعی برخوردار است. تشخیص این تمایز پار تو^۶ را

۱- John Brown

۲ - Bernard Mandeville

۳ - Kaye

۴ - Jeremy Bentham

۵ - Stigler

۶ - Pareto

و داشت که اصطلاح "اُفلیمیتی"^۱ را مطرح سازد تا به کمک این واژه، ارضا میل با کمک اصطلاح فایده ذخیره شده را در جهت مفید بودن از نظر اجتماعی مورد اشاره قرار دهد (کوتر و راپوپورت، ۱۹۸۴: ۵۱۵). با این حال پیگ (۱۹۵۲: ۲۳) عنوان داشت که واژه فایده به کار گرفته شد تا هم شدت میل و هم رضایت آن را در بر بگیرد و مطرح شود که واژه "مطلوبیت" به مراتب مناسب‌تر از گزینه و واژه قبلی است.

آیروینگ فیشر^۲ (۱۹۱۸: ۳۳۷ - ۳۳۵) مزیت‌های این واژه جدید "مطلوبیت" را تشخیص داد، اما نگران این مسأله بود که این واژه معنای ضمنی اخلاقی‌ای را پیدا کند که به شدت از آن اجتناب می‌شد. راه حل او استفاده از واژه "خواسته‌ها"^۳ و "قابل خواسته شدن"^۴ بود و با ترکیب این دو، کلمه [wantab] را ساخته و پیشنهاد می‌کرد.

از آنجا که «مطلوبیت» و «قابل خواسته شدن» به مثابه پدیده‌هایی انتزاعی درک می‌شوند، مقایسه و جمع بین شخصی مسئله‌ساز و مناقشه برانگیز بودند. فیشر و دیگران به زودی پی بردند که قابلیت مقایسه بین شخصی فایده مستلزم آن نبود تا شرایطی را برای تعادل در مبادله فراهم آورد. همانگونه که پیگو پی‌برد با توجه به رفاه، چیزها متفاوت بودند؛ جایی بخش بزرگی از موضوع تضعیف می‌گردد که رضایت افراد مختلف را نتوان با هم مقایسه کرد (پیگو^۵، ۱۹۵۲: ۸۵۰).

راه حل پیگو برای مسئله قابلیت قیاس‌پذیری بین شخصی، تکیه کردن بر روی عاملین نمایندها تطبیق و هماهنگی با استراتژی استدلال منطقی مارشال^۶ براساس میانگین‌های جامع بوده است. [۵] کوتر و راپوپورت (۱۹۸۴: ۵۱۸) اظهار داشته‌اند که اعتبار این شیوه با این واقعیت افزوده می‌گردد که بسیاری از اقتصاددانان مربوطه، در وهله اول دلمشغول «رفاه مادی» [۶] «اقتصادی» بودند. پیگو (۱۹۵۲: ۲۰-۱۰) بر "رفاه اقتصادی" که مبتنی بر روابط با ابزارهای اندازه‌گیری پولی هستند کلیت رفاه را شامل می‌شوند و نمی‌توان آن را به عنوان شاخص بارومتر رفاه در نظر گرفت، تأکید داشت. هیچ مشکلی در این باره وجود نداشت آنچه که مشکل بود این بود که علت اقتصادی

۱ - Ophelimity(Phelia+Community)

۲ - Irving Fisher

۳ - Wants

۴ - Wantability

۵ - Pigou

۶ - Marshal

ممکن است بر روی رفاه غیراقتصادی از این طریق که تأثیرش را بر روی رفاه اقتصادی قطع نماید، پررنگ نماید.

با در نظر گرفتن این احتمال و امکان، پیگو توجهات را به این واقعیت جلب کرد که نوع بشر هم خود هدف خودش محسوب می‌شود و هم ابزار اولیه‌اش به حساب می‌آید. ممکن بود که سیستم آموزشی که بر روی نیازهای سیستم اقتصادی تمرکز کرده بود، اهداف معنوی و روحانی انسان را نادیده گرفته باشد. علاوه بر این تغییرات در سازمان‌های صنعتی نه تنها ممکن است روی بهره‌وری بلکه بر روی کنترل کارگران حول زندگی‌شان تأثیر گذار باشد. با وجود پی بردن به این احتمالات، بالیگو عنوان می‌دارد که خیلی اطمینان‌بخش خواهد بود که رفاه اقتصادی و کلیت رفاه در مسیر معتناهی حرکت می‌کردند و هر آنچه باعث رشد رفاه اقتصادی می‌شد، رشد رفاه مادی را نیز به دنبال می‌داشت. این پیش فرض به شکل ویژه‌ای قوی بود، جائیکه تجربه حکایت از آن دارد که تأثیرات غیر اقتصادی احتمالاً چشمگیر نبودند.

علیرغم تلاش‌های عالی پارتو، فیشر و پیگو، بیشتر اقتصاددانان اروپایی و امریکایی فایده را با ارضاء میل تعریف کردند و این دیدگاه را پذیرفتند که نامشروع و غیر قانونی است اگر به مقایسه بین شخصی از فایده دست بزنیم (اسیستوسکی^۱، ۱۹۵۱: ۳۰۵-۳۰۴). در اقتصادهای رفاهی جدید که جانشین فایده‌گرایی شده‌اند، رفاه اجتماعی به مثابه کارکرد سطوح به گونه‌ی ترتیبی توصیف شده فایده شخصی افراد در نظر گرفته شد. وضعیت اجتماعی ایکس (X) به مثابه وضعیت برتر نسبت به وضعیت ایگرگ (Y) در نظر گرفته می‌شد اگر معیار پارتو در نظر گرفته می‌شد؛ یعنی اگر هر کسی به یک اندازه بهره در ایکس و ایگرگ می‌داشت و البته برخی هم فایده بیشتری می‌داشتند. تئوری انتخاب اجتماعی که اول بار توسط آرو^۲ مطرح شد، براساس همین شرایط بود از آنجائیکه تئوری‌های رفاهی با تئوری تعادل عمومی در ارتباط بود. [۷]

سن (۲۰۰۲: ۷۱) عنوان می‌دارد که تلاش برای اقتصاد رفاهی براساس ترتیبات وضعیت‌های اجتماعی افراد مختلف بدون هر گونه مقایسه بین شخصی و بدون هر گونه نقشی برای اطلاعات غیر فایده‌ای در بردارنده محدودسازی فزاینده باید اطلاعاتی می‌شد. در عمل این محدود ساختن بدین معنا بود که شیوه‌های جدید از نظر تحلیلی معادل با استفاده از اطلاعات مربوط به رأی دادن

۱ - Scitovsky

۲ - Arrow

برای اهداف انتخاب اجتماعی بودند و به عبارتی سوزهای بودند برای مسایل و مشکلات مستمری که در اصل توسط کندورست شناسائی شدند. بخشی از موضع سن این است که این وضعیت اجتناب‌ناپذیر نبود که شباهت با پارادوکس رأی دادن سربرآورد، چرا که ما جداسازی اطلاعاتی را پذیرفته‌ایم و ما را مجبور می‌سازد تا قضاوت‌های رفاهی را براساس فقر اطلاعاتی انجام دهیم (سن، ۱۹۸۲: ۳۳۵-۳۳۴).

در عین حال سن به این وضعیت اشاره دارد که در مواجهه با طیفی از نتایج ممکن و غیرممکن در درون تئوری انتخاب اجتماعی، توجهات باید به دامنه دسترسی و منطقی و عقلانی بودن آگزایوم‌ها معطوف باشد. برای مثال این امر به خوبی مشخص است که محدودیت‌های مشخص بر روی قلمرو اولویت‌های فردی کافی خواهد بود تا استمرار رأی اکثریت را تضمین کرد. سن خاطر نشان می‌سازد که میزانی که چنین محدودیت‌هایی حاصل شوند، بستگی به درجه انسجام اجتماعی و اجماع حول موضوعات و مسایل شخصی دارد. با این همه با توجه به مرکزیت و اصل بودن موضوعات توزیعی که در اقتصاد رفاهی در نظر گرفته‌ایم، احتمال ندارد شیوه رأی دادن به یک نتیجه پایدار و مستمر برسد (سن، ۲۰۰۲: ۳۳۱ و ۷۶-۷۵).

سن نشان داده است که کلیه چیدن بنیان‌ها و پایه‌های یک اقتصاد رفاهی سازنده در احیاء مجدد قابلیت قیاس‌پذیری بین شخصی است. قلمروی که سن مورد بررسی و مطالعه قرار می‌دهد در بین قابلیت قیاس‌پذیری کامل (که وی آن را استراتژی مارشال می‌خواند) و قابلیت غیرقیاس‌پذیری رایینز^۱ واقع شده است. مینا و پایه مقایسه‌ها می‌تواند کاملاً هنجاری و یا توصیفی باشد؛ مثلاً براساس رفتارگرایی، مقایسه‌های رفاهی درون نگرانه (سن، ۱۹۸۲: ۲۲۵-۲۰۳).

قابلیت قیاس‌پذیری می‌تواند قابلیت قیاس‌پذیری واحدها یا سطوح هر دو باشد. قابلیت قیاس‌پذیری لازم نیست کامل باشد، بنابراین سن اظهار می‌دارد در حالیکه امکان‌پذیر نیست که بتوان وضعیت فکری و ذهنی نرون^۲ و مردم روم را مورد مقایسه قرار داد، استدلال می‌کند که این به نظر منطقی است که فقدان فایده و سود برای مردم روم تا بدان حد برسد که نرون از تماشای سوختن شهر لذت ببرد (سن، ۲۰۰۳: ۷۹) همین وضعیت اغلب برای تصمیمات اجتماعی مربوط به اقتصاد رفاهی به کار خواهد رفت.

۱ - Robbins

۲ - Nero

در حالیکه سن به گونه‌ای چشمگیر و بنیادین به موضوعات تحلیلی مربوط به احیای قابلیت‌قیاس‌پذیری بین شخصی کمک کرده است، نقش ویژه‌اش مربوط به اساس و بنیان اطلاعاتی مقایسه‌های بین شخصی است. همانطور که سن خاطر نشان می‌سازد، ساختارهای رسمی کارکردهای رفاه اجتماعی که در متن مقایسه‌های فایده مطرح شده‌اند، به هیچ طریقی مختص آنها نیستند و به گونه‌ای کاملاً یکسان بردیگر صورت‌های روایت سود فردی که نیازی به مقایسه وضعیت‌های ذهنی ندارد، متمرکز است. یک جایگزین ممکن احتمالاً تمرکز بر روی نیازهای پایه‌ای مکتب "رفاه مادی" اقتصاد رفاهی است. سن این رویکرد را براساس این مبنا رد می‌کند که اهداف ارزش را به سختی بتوان موجودی کالاها دانست (سن، ۱۹۸۸: ۴۷).

احتمال دیگر تمرکز کردن بر روی موجودی و املاک "کالاهای اساسی" به مثابه ابزارهای موفقیت است تا اینکه خود هدف باشند است. این استراتژی منطبق بر تئوری عدالت جان راولز^۱ است. جان راولز میلماً رضایت مرجح را به مثابه پایه تئوری عدالت رد کرد و عنوان داشت که آنچه باید برابر باشد، دسترسی به کالاهای اساسی اجتماعی است. اینها ابزارهای اهداف عمومی شامل حقوق، آزادی‌ها، فرصت‌ها، درآمد و ثروت و بنیان‌های اجتماعی احترام به خود بودند. تأکید راولز بر روی ابزارها به جای اهداف به نظر به این واقعیت اجازه ظهور می‌دهد که مردم ممکن است اهداف متفاوتی داشته باشند و باید از آزادی لازم جهت پیگیری آنها برخوردار باشند. در حالیکه بسط و گسترش تمرکز اطلاعاتی در رویکرد راولز مورد تأیید و احترام قرار می‌گیرد، سن عنوان می‌دارد که اگر هدف توجه و تمرکز بر روی فرصت واقعی جهت پیگیری اهدافش باشد، این رویکرد ناکافی است.

و این از آن روست که توانایی فرد برای پیگیری اهدافش، نه تنها بستگی به دسترسی‌اش به کالاهای اساسی دارد، بلکه به ویژگی‌های مشخصی که تبدیل کالاهای اساسی را به توانایی برای افزایش و ارتقای اهداف یک شخص کنترل می‌کند، نیز بستگی دارد (سن، ۱۹۹۷: ۱۹۸)؛ بنابراین انسانی که از نظر دسترسی به سبد کالاهای اساسی اجتماعی، ناتوان‌تر است احتمالاً مثل یک انسان توانمند جسمی نمی‌تواند اهدافش را ارتقا دهد و محقق سازد. در نتیجه سن اظهار می‌دارد که ما نه تنها باید بر چنین کالاهایی متمرکز شویم بلکه باید بر کارکردهایی که شخص قادر است به آن دست یابد توجه داشته باشیم. سن خاطر نشان می‌سازد که حتی بانرخ‌های مشابه

تبدیل، اهداف متفاوت نیازمند میزان‌های متفاوتی از کالاهای اساسی جهت نایل شدنشان است.

کارکردها و توانمندی‌ها

طرح دیدگاه توانمندی سن از این موضع شروع می‌شود که زندگی به مثابه مجموعه‌ای از کاربردهای به هم پیوسته است که شامل هستی‌ها و کردارهاست (سن، ۱۹۹۲: ۱۹۸). این کارکردها شامل دریافت کافی تغذیه، سالم بودن، اجتناب کردن از مرگ و میر زودرس، شاد بودن، عزت نفس داشتن، مشارکت در زندگی اجتماعی داشتن و نظایر آن می‌باشد. سن (۱۹۹۲: ۴۰) عنوان می‌دارد که این کارکردها سازنده هستی و موجودیت شخص هستند و هرگونه ارزیابی از رفاه و خوشبختی باید شامل ارزیابی این عناصر باشد. چنین ارزیابی می‌تواند هم براساس کارکردهای واقعی درک شده (آنچه که شخص به واقع انجام می‌دهد) و یا بر اساس مجموعه‌ای از گزینه‌هایی که او دارد (فرصت‌های واقعی او) باشد (سن، a.b: ۱۹۹۷). یک مجموعه از کارکردهای جایگزین ممکن مجموعه توانمندی خوانده می‌شود، در حالیکه رفاه و سعادت یک شخص آشکارا به کارکردهای واقعی که بدست می‌آورد وابسته است، مجموعه توانمندی را می‌توان به مثابه شکل‌دهنده آزادی شخص برای برخورداری از رفاه در نظر گرفت (سن، ۱۹۹۲: ۴۰).

سن عنوان می‌دارد که اگر آزادی اهمیتی ابزاری داشت نه اهمیت ذاتی، بهتر این بود که ارزش مجموعه توانمندی را با ارزش کارکرد انتخاب شده، تعیین کرده و بشناسیم. با این حال سن می‌گوید اگر آزادی به خودی خود و ذاتاً ارزشمند محسوب شود، چند مزیت واقعی در این نکته وجود دارد که تحلیل رفاه حاصل شده را به بنیان وسیع‌تر اطلاعاتی که متعلق به مجموعه توانمندی مشخص است مرتبط بدانیم، به جای اینکه این رفاه را تنها حاصل یکی از عناصر توانمندی بدانیم (سن، ۱۹۹۲: ۵۲)؛ با این همه در عمل، این مزیت اغلب باید ارزشمند در نظر گرفته شود. با توجه به اینکه بدست آوردن اطلاعات در مورد مجموعه توانمندی در مقایسه با بدست آوردن اطلاعات در مورد کارکردهای مشاهده شده بسیار سخت است. سن عنوان می‌دارد که وقتی که مجموعه توانمندی برای ارزیابی آزادی بکار گرفته می‌شود، به مراتب کار مشکل‌تر است از زمانیکه برای ارزیابی رفاه واقعی حاصل شده بکار می‌رود.

آزادی مثبت و منفی

بیش از آنکه به ارزیابی مفاهیم کارکرد، توانمندی و آزادی بپردازیم (همانگونه که سن به آنها پرداخت) مفید خواهد بود که به بررسی برخی مفاهیم مختلف از آزادی که در آثار سن مورد

توجه قرار گرفت، بپردازیم. آیزایا برلین^۱ در مقاله‌ای با نام " دو مفهوم از آزادی " بین دو برداشت از آزادی تمییز قایل می‌شود: نگاهی منفی که در آن آزادی شامل " ممانعت به عمل نیاوردن از انتخاب کردن از سوی دیگران است و نگاهی منفی که در آن آزادی به مثابه استاد و پادشاه خود بودن است (برلین، ۱۹۶۹: ۱۳۱). نگاه منفی در مورد آزادی از سنتی طولانی برخوردار است که به هابز^۲ و جان لاک^۳ برمی‌گردد.

در قرن بیستم به این مفهوم به وسیله فون هایک و نوزیک و تا حدودی هم راولز پرداخته شد. نگاه مثبت به آزادی به مثابه قدرت مؤثر و کارآمد جهت انجام کارهای خاص با سنت‌های هگلی و مارکسی و فلسفه سیاسی لیبرال در آمریکا ارتباط دارد (کروکر، ۱۹۸۰: ۹؛ هایک، ۱۹۶۰: ۱۷). سن به شباهت کارش با سنت آزادی مثبت در مورد توانمندی‌ها پی می‌برد و در واقع عنوان می‌دارد که " تفسیر طبیعی دیدگاه سنتی از آزادی‌های مثبت مبتنی بر توانمندی کارکرد داشتن است، (سن ۱۹۹۷ a، ۱۹۹۷ b). علاقه سن به آزادی مثبت نباید ما را بدانجا رهنمون سازد که باور کنیم سن آزادی منفی را بی‌اهمیت تلقی می‌کند. در واقع موضع وی این است که هر دو آزادی مثبت و منفی را می‌توان همزمان ارزشمند دانست (سن، ۲۰۰۲: ۱۲-۱۱؛ ۱۹۸۴: ۲۲۱-۲۰۳).

طرفداران آزادی منفی، آزادی را به مثابه قادر بودن به انجام کاری بطوریکه فرد از آن لذت ببرد بدون دخالت دیگران و بدون توجه به محتوا و مفهوم احیایش می‌دانند. اگر ما برحسب افراد در جامعه و نه افراد به صورت منفرد و مجزا می‌اندیشیم ممکن است که پیگیری اهدافمان با پیگیری اهداف دیگران با هم تداخل داشته باشد.

بنابراین لازم است که آزادی هر کس به نحوی محدود شود که بتواند با آزادی‌های دیگران همزیستی داشته باشد. این محدودیت کانتی اغلب با مفهوم آزادی قانونی یا تحت نظارت قانون تعریف و شناخته می‌شود. شخص آزاد کاملاً آزاد از زور و فشار نیست، بلکه فشارش را می‌توان تا به آن اندازه کاهش داد که مانع از اعمال فشار دلخواهانه افراد و گروه‌های دیگر بر یکدیگر شود (هایک، ۱۹۷۸: ۱۳۳). دولتی که بیش از این عمل کند حقوق افراد را نقض می‌کند و قابل توجیه نیست (نوزیک^۴، ۱۹۷۴: ۱۴۹). عدالت مستلزم آن است که با افراد تحت لوای قانون و به

۱ - Isaiah Berlin

۲ - Habbes

۳ - Locke

۴ - Nozick

گونه‌ای برابر و یکسان رفتار شود. البته عدالت مستلزم برابری نتایج نخواهد بود عدالت توزیع به فرآیندی بستگی دارد که بوسیله آن عدالت سربر می‌آورد و نه با الگویی که عدالت بوسیله آن به نمایش در می‌آید.

سن (۱۹۸۲: ۳۹-۳۳) خاطر نشان می‌سازد که به حقوق می‌توان از دو منظر نگریست: دیدگاه ابزاری و دیدگاه محدودیت محور هستی‌شناسی زدایی شده. از منظر دیدگاه ابزاری حقوق به خودی خود ارزشمند نیستند اما ارزش‌شان را از نقششان در دیگر اهداف درست مستقل کسب می‌کنند و ریشه در آن اهداف دارد. بسیاری از اقتصاددانان بازار آزاد از این دیدگاه اقتباس می‌کنند و از سیستم‌های بازار محور دفاع می‌کنند به خاطر اینکه عملکرد برتری براساس شاخص‌های متنوع اقتصادی از خودشان می‌دهند.

دیگران نیز اظهار داشته‌اند که این اشتباه است اگر ادعا شود توجه‌نمایی آزادی این است که آن عمل می‌کند و مؤثر است (رابینز، ۱۹۷۶: ۴-۱۷۳). سلسله آزادی لزوماً این نیست که منجر به اعمالی و اقداماتی می‌شود که به خودی خود خوب هستند بلکه این است که آزادی خود ذاتاً ارزشمند است (رابینز، ۱۹۷۶: ۴-۱۷۳). آزادی نباید نقض شود حتی اگر چنین نقض کردنی منجر به وضعیت بهتر امور گردد، چرا که نقض حقوق اخلاقی اساساً غلط و اشتباه است (نوزیک، ۱۹۷۴: ۱۱). این موضع تلویحاً اشاره به این نکته دارد که حقوق محدودیت‌هایی را فراهم می‌آوردند که در درون آنها یک انتخاب اجتماعی را می‌توان انجام داد (سن ۱۹۸۲: ۵) و سن معتقد است که دادن چنین اولویت غیرمصلحه‌جویانه‌ای به حقوق غیر قابل توجه است. او می‌پرسد چرا جایگاه نیازهای شدید اقتصادی که می‌تواند موضوع مرگ و زندگی باشد، باید از منزلتی پست‌تر و دون‌تر آزادی‌های شخصی برخوردار باشد (سن، ۱۹۹۹: ۶۴).

سن اظهار می‌دارد که هر دو رویکرد رفاهی ابزارگرا و محدودیت محور هستی‌شناسی زدایی شده در مورد آزادی نابسند هستند. نقطه نظر مشترک‌شان انکار این نکته است که عملی شدن و شکست حقوقی باید وارد ارزیابی وضعیت‌های امور شود و برای تحلیل متعاقب اعمال مورد استفاده قرار گیرد (سن b ۱۹۸۲: ۶). در رویکرد نوزیک حقوق به مثابه موانعی عمل می‌کنند که جایگزین‌های مشخصی را حاکم می‌سازد اما یک نظم و ترتیب اجتماعی را تعیین نمی‌کنند. در رویکرد رفاه‌گرا، حقوق تنها به خاطر پیامدهایشان بر حسب اهداف درست مستقل دارای ارزش هستند. گزینه جایگزین سن که وی آن را "سیستم حقوق هدف" می‌نامد ایجاب می‌کند که

رضایت و یا صورت دیگری از حقوق در بین اهداف لحاظ شوند و در ارزیابی از وضعیت امور در نظر گرفته شوند و در نهایت برای انتخاب اعمال و اقدامات لازم مورد توجه قرار گیرند (b) ۱۹۸۲: ۱۵). در حالیکه دیدگاه منفی از آزادی بر غیبت موانع خارجی فیزیکی یا قانونی جهت پیگیری اهداف مطلوب فردی تأکید دارد، دیدگاه مثبت بر حضور کنترل بر بخشی از عامل (سوژه) تأکید دارد. بر اساس دیدگاه مثبت به گونه‌ای منطقی نمی‌توانیم خود را عامل آزاد تعریف نمایم مگر اینکه ظرفیتی برای رسیدن به اهدافمان داشته باشیم. در طرح برلین، دیدگاه منفی از آزادی به غیبت و حضور موانع خارجی ارتباط دارد، در حالیکه دیدگاه مثبت بر روی عوامل درونی که بر میزانی که افراد و گروه‌ها به صورت خود جوش و ذاتی عمل می‌کنند، تأثیر می‌گذارد (کارتر: ۲۰۰۳).

با این همه این نکته عنوان شده که ارتباط دادن و پیوند زدن آزادی مثبت به عوامل درونی به گونه غیر ضروری محدودکننده است؛ چرا که در بسیاری موارد عوامل بیرونی ممکن است تأثیر خود را بگذارند توانایی برای انجام چیزها بدون اینکه کسی بتواند ما را از انجام آن بازدارد. [۸] نظر شخصی سن این است که مفیدتر است تا آزادی مثبت را به مثابه توانایی فرد برای انجام چیزها با در نظر گرفتن و ملاحظه کردن همه شرایط درک کنیم (سن، ۲۰۰۲: ۵۸۶).

در حالیکه برلین آزادی مثبت و منفی را به مثابه تفسیرهای مانع الجمع رقیب یک ایده آل منفرد سیاسی در نظر گرفت (کارتر ۲۰۰۳)، اما دیگر نظریه پردازان آزادی را به مثابه عناصر پذیرنده هر دو جنبه [مثبت و منفی] می‌دانند. بدین ترتیب جان لاک ضروری دید تا بین آزادی و اجازه و یا گواهی تمیز قایل شود و جان استوارت میل نیز مایل بود تا از طریق آموزش اجباری و قانون ازدواج را در صورت عدم وجود منابع ضروری تربیت بچه‌ها، قدغن اعلام نماید.

کمی شفاف‌تر (۱۹۶۷) مک کالوم عنوان داشته است که تنها یک مفهوم بنیادی از آزادی وجود دارد که بوسیله رابطه ۳ تایی بین عامل، شرایط مشخص بازداشتن و در نهایت انجام‌ها یا شدن‌های مشخص قابل تعریف می‌شود. برای آنهایی که در مسلک و اردوگاه منفی تعریف برلین از آزادی قرار می‌گیرند، عامل‌ها فرد هستند، و موانع و محدودیت‌ها خارجی بوده و اهداف نیز آن چیزی است که قلب افراد بدان میل کند. برای آنهایی که در اردوگاه تعریف مثبت برلین از آزادی قرار دارند عامل‌ها می‌توانند گروه‌ها و یا اجتماعات باشند، مجموعه‌ای موانع مرتبط می‌توانند داخلی یا خارجی باشند (کارتر، ۲۰۰۳). این چارچوب ۳ تایی آشکارا یک ابزار مفید منسجم و مقوله‌بندی شده است و کارتر از این چارچوب به عنوان مبنای نقد مفهوم آزادی در دیدگاه سن استفاده

کرده است (کارتز، ۱۹۶۹). با این همه همانگونه که کارتز (۲۰۰۳) خاطر نشان می‌سازد این چارچوب ۳ تایی از درک مفاهیم آزادی ناتوان است. طبق نظر تیلور (۱۹۷۹: ۲۱۳) آزادی مثبت شامل "اعمال کنترل بر زندگی خود" است. در عوض تیلور آزادی منفی را به مثابه یک مفهوم فرصت در نظر می‌گیرد، جایی که آزاد بودن مسئله آنچه انجامش برای ما آزاد است می‌باشد، بدون اینکه آیا ما بخواهیم دست به اعمال انتخاب بزنیم یا نه.

در بالا خاطر نشان شد که طرفداران دیدگاه‌های منفی از آزادی برحسب اینکه قادر به پیگیری اهداف خود بدون در نظر گرفتن اینکه این اهداف چه هستند، آزادی را درک می‌کنند. از سوی دیگر، با در نظر گرفتن تأکید موجود بر ارباب خود بودن در دیدگاه تعریف مثبت آزادی، طبیعی است که در مورد فرد به مثابه موجودی آزاد، اندیشید وقتی که او به گونه‌ای عقلانی عمل می‌کند و بنده احساسات و امیالش نیست. سلسله‌ای که در مورد این مفهوم وجود دارد، این است که این مفهوم تلویحاً به این نکته اشاره می‌کند که اقدام از سوی دولت‌های پدرسالار و اقتدارگرا که مردم را به عمل به شیوه‌هایی مشخص و معین وادار می‌سازند را می‌توان همچون منطبق بودن با آزادی تأویل و تفسیر کرد.

برای غلبه بر چنین مشکلی برخی نظریه پردازان مدرن عنوان داشته‌اند که دیدگاه مثبت از آزادی به محتوای امیال فردی نمی‌پردازد، بلکه به متدی که این امیال بوسیله آنها شکل می‌گیرند، می‌پردازد. از این دیدگاه، یک فرد به مثابه فردی آزاد در نظر گرفته می‌شود اگر امیالش در نتیجه بازاندیشی و پاسخ عقلانی شکل گرفته باشد و همچنین غیرآزاد در نظر گرفته شود اگر امیالش نتیجه غفلت، دستکاری یا فشار و زور شکل گرفته باشد (کارتز، ۲۰۰۳). سن در مباحثش در مورد آزادی عاملیت، در اجازه دادن به این نکته که این به خود عامل بستگی دارد که در مورد آنچه که می‌خواهد بدست آورد تصمیم بگیرد، از طرفداران آزادی منفی پیروی می‌کند.

این دیدگاه در نظر ندارد این گونه تعبیر کند که عاملیت یک شخص نیازی به قاضی ندارد، بلکه برآن است تا عنوان کند که خود فرد است که باید قاضی باشد. جایی دیگر سن ادعا می‌کند که عقلانیت به مثابه استفاده از بررسی دقیق عقلانی برای هر یک از مفاهیم مورد اشاره آزادی با اهمیت و کلیدی است، اما از اینکه به ضرورت آزادی شایسته و در خور توجه از طریق دلایلی که یک شخص می‌تواند بدان متوسل شود، ابا دارد (سن، ۲۰۰۱: ۵۰-۴۹).

در عین حالیکه سن ارجاعات گسترده‌ای به دیدگاه‌های مثبت و منفی از آزادی ارائه می‌دهد، اما

وی مقوله‌بندی‌های خودش را نیز مطرح می‌کند. یکی از مقوله‌ها شامل تمایز بین آزادی رفاهی و آزادی عاملیت است. برای سن مفهوم آزادی رفاهی فقط یک جنبه خاصی از مفهوم گسترده‌تر آزادی است (سن، ۱۹۸۵: ۲۰۳). آزادی رفاهی آزادی در جهت پیگیری رفاه است اما آزادی عاملیت آزادی برای پیگیری دیگر اهدافی است که ممکن است بر روی آزادی رفاهی به گونه‌ای منفی تأثیر بگذارد (سن، ۱۹۸۵: ۷-۲۰۶). در نتیجه سن عنوان می‌دارد که اگر چه آزادی عاملیت مفهوم بسیط‌تری است، اما نمی‌تواند مفهوم آزادی رفاهی را جزء خودش قرار دهد (سن، ۱۹۸۵: ۲۰۷). مادامیکه یک مزیت شخصی توجهات را به محاسبات اخلاقی می‌کشاند، جنبه رفاهی شخص باید مستقیماً در نظر گرفته شود.

در این دیدگاه شخص به مثابه یک ذی‌نفع در نظر گرفته می‌شود که منافع و امتیازاتشان باید در نظر گرفته شوند در حالیکه در دیدگاه عاملیت شخص به مثابه یک کننده و قاضی نگرسته می‌شود (سن، ۱۹۸۵: ۲۰۸). مقوله دیگری که اخیراً بوسیله سن به استخدام درآمد شامل تمایز بین فرصت و جنبه‌های فرآیند آزادی است. جنبه فرصت ارتباط دارد با فرصتی که برای بدست آوردن چیزهایی که ما برای ارزش گذاشتن به آنها دلایل متعددی داریم.

جنبه فرآیندی با اهمیت مربوط به فرآیند گزینه مستقل و ایمنی از دخالت توسط دیگران در ارتباط است (سن، ۲۰۰۳: ۵۱۱-۵۰۶). به بیان جامع تر جنبه فرصت آزادی به آزادی مثبت و جنبه فرآیندی به آزادی منفی مرتبط است. این شناخت و تعیین فرصت و آزادی مثبت را می‌توان از موضع تیلور مورد مقایسه قرار داد، کسی که همانطور که پیشتر عنوان شد آزادی منفی را به مثابه مفهوم فرصت درک می‌کند.

کارکردها یا توانمندی‌ها؟

کارکردهای فرد مهم‌اند چرا که زندگی وی هستند (کوهن، ۱۹۹۴: ۱۱۹). بررسی کارکردهای یک شخص به نظر فراهم آورنده‌ای روشی برای توصیف عینی اینکه چگونه شخصی کاری را انجام می‌دهد است، بررسی که عاری از نقطه ضعف‌های توجه به سود و فایده شخصاً موجودی‌اش از منابع، آنگونه که در دیدگاه جان راولز بود هم باشد. این بدان معنا نیست که بررسی کارکردهای شخصی یک مسئله ساده و سرراست است. مسأله‌ای که وجود دارد این است که ابعاد این کارکردها باید مشخص شوند [۹] حتی اگر بر روی آنها توافق وجود داشته باشد، سلسله‌ای که وجود دارد این است که چگونه سطح هر کارکردی را درجه‌بندی و تنظیم

نمود (باسو، ۱۹۸۷: ۷۲). علاوه بر این اگر برخی ابزارها و اقدامات کلی کارکردی لازم است، یا اگر مقایسه‌هایی باید انجام گیرد سؤالی که در این موارد پیش می‌آید این است که چه وزنی را باید برای هرک از عناصر در نظر گرفت (سوگدن، ۱۹۹۳: ۳-۱۹۵۲).

همانطوریکه در سطور بالا اشاره شد، سن عنوان می‌دارد که ما نباید تنها به کارکردهای درک شده و محقق شده شخصی توجه کنیم بلکه باید مجموعه توانمندی‌اش را نیز در نظر داشته باشیم: مجموعه‌ای از کارکردهای موجود برای هر فردی که با آن هر فردی دست به تصمیم‌گیری می‌زند. توانمندی کاملاً از نظر ابزاری سلسله‌ای با اهمیت است، بدین معنا که ما می‌توانیم تنها به یک سطح مطلوبی از کارکرد نایل شویم اگر از ظرفیت و توان لازم برخوردار باشیم. با این حال وقتی ما درباره توانمندی بدین شیوه می‌اندیشیم، بطور معمول برحسب قابلیت‌های ذهنی و فیزیکی شخص، مهارت‌های او، ویژگی‌ها و تجاربتش می‌اندیشیم. در ضمن کاملاً معنادار است که بین آنچه شخص بدان نایل می‌شود و آنچه که می‌توانست و ممکن بود بدان نایل شود اگر کمی بیشتر کوشا تر، کارآفرین تر، دوراندیش تر و یا شرایط کمی متفاوت بود، بیان‌دیشیم. وقتی به توانمندی بدین شیوه می‌نگریم و می‌اندیشیم این بدان معناست که درباره گزینه‌های کنار گذاشته شده صحبت می‌کنیم، اما ضروری است که این نکته را نیز به خاطر بسپاریم که گزینه‌های مختلف بنا به دلایل مختلف کنار گذاشته شده‌اند.

اگر چه تمایز و تفکیک سن بین کارکردها و توانمندی‌ها به نظر برای پاسخگویی به چنین سؤالاتی مفید باشند، اما این‌ها چیزهایی نیستند که وی بدان علاقمند باشد. سؤالی که سن مایل به پاسخگویی به آن می‌باشد این است که: حد و اندازه آزادی فرصت یک شخص چقدر است؟ از دیدگاه سن پاسخ به این سؤال "به مجموعه‌ای از دستاوردهای جایگزین ارتباط دارد که از بین آنها وی می‌تواند در مورد هر کدامشان دست به انتخاب بزند (سن، ۲۰۰۳: ۵۱۳). این فرمول‌بندی گزینه محور (انتخاب محور)^۱ مزایای شخصی دارد که بکارگیری ساختارهای تحلیلی رسمی اقتصاد مرسوم که دارای مبنا و پایه اطلاعاتی متفاوت می‌باشند را تسهیل می‌کند. [۱۰]

از سوی دیگر سن با استفاده از این فرمول بندی با "اختلالات و امکانات صرف" به مثابه هم‌تراز بودن با انتخاب‌هایی برخورد می‌کند که از طریق عمل انسانی قوام گرفته‌اند. این متعارض انجام دادن و انتخاب کردن، ممکن است همواره مهم نباشد اما در متن و بافت توسعه،

۱ Choice Based Formulation

جایی که حوزه و میدان انتخاب انسانی در حال گسترش یافتن از طریق خلق امکانات جدید است، حائز اهمیت باشد.

باسو (۱۹۸۷) بحث دیگری را در مورد رضایت داشتن از ارزیابی رفاه برحسب دستاوردها و نه توانمندی‌ها (دارد)، بحث وی این است که مفهوم سنتی مجموعه فرصت برای اهداف سن ناکافی است چرا که وقتی وابستگی متقابل مجموعه فرصت‌ها در نظر گرفته می‌شود، بیشتر فرصت آشکار در واقع غیر واقعی و موهوم است (باسو، ۱۹۸۷: ۵-۷). در حالیکه باسو در می‌یابد که علاقه سن به توانمندی ناشی از علاقه وی به آزادی است اظهار می‌دارد که قرار دادن ارزیابی براساس دستاوردها به واقع به معنای کنار گذاشتن و نادیده گرفتن آزادی نیست. ما برای آزادی ارزش قائلیم:

۱- در مورد آنچه به ما اجازه می‌دهد تا بدان نایل شویم و ۲- برای خود آزادی. با تمرکز بر روی کارکردها ما آنچه را که مدنظر باسو است از قلم می‌اندازیم. (سوگدن، ۱۹۹۳: ۱۹۵۱). به برخی مشکلات و ابهام‌های مربوط به مفهوم سن از زندگی خوب و آزادی اشاره کرده است. از یک سو، سن کارکردها را به مثابه ابعاد رفاه معرفی می‌نماید و در همان زمان آزادی مثبت را به مثابه یک امر ذاتاً خوب و نیک در نظر می‌گیرد و بنابراین آزادی مثبت را یکی از ابعاد رفاه می‌پندارند. از سوی دیگر سوگدن خاطر نشان می‌سازد که سن آزادی را نه به عنوان کارکرد، بلکه با مجموعه‌ای از مسیرهای امکان‌پذیر کارکردها می‌شناسد. این مواضع کاملاً متناقض، مسایل و مشکلات تئوریک چندی به وجود می‌آورد که به نظر سوگدن سن از حل آنها عاجز است. در ضمن سوگدن خاطر نشان می‌سازد که حتی اگر آزادی از هیچ نوع ارزش ذاتی برخوردار نباشد، توانمندی‌ها برای تئوری عدالت سن حائز اهمیت‌اند (سوگدن، ۱۹۹۳).

ارزیابی

رویکرد توانمندی‌های سن از نقدی در مورد مبنای اطلاعاتی اقتصاد رفاه شکل گرفت تا مفاهیم جامع‌تر و بسیط‌تری از آزادی (اول مثبت بعد منفی) را شامل شده و در بر می‌گیرد. شاید به خاطر اینکه بخشی از دستگاه مفهومی با اهداف متفاوتی در ذهن ادراک می‌شوند چندین نکته ابهام‌آمیز در مورد مفهوم و نقش آزادی در اندیشه اجتماعی سن به چشم می‌خورد (سوگدن ۱۹۹۳، فن استاورن و گاسپر ۲۰۰۲). با این همه این ابهام‌ها مانع کاربرد عملی بینش جامع و گسترده‌ای که در تئوری اجتماعی سن نهفته است، نمی‌شود. شناخته شده‌ترین کاربردش مربوط

به گزارش‌های توسعه انسانی است که از ۱۹۹۰ توسط برنامه توسعه سازمان ملل (UNDP) منتشر می‌شود. این گزارش‌ها سعی دارند تا مفهومی از توسعه را بسط و ارتقا دهند که در مورد توسعه گزینه‌هایی است که مردم باید در مورد زندگی‌ای که دارند و برایشان با ارزش نیز هست، دست به انتخاب بزنند. طیفی از چیزهایی که مردم می‌توانند انجام دهند یا در زندگی باشند برای توسعه انسانی بسیار بنیادین و حائز اهمیت است. بر این نکته تأکید می‌شود که توسعه انسانی بیشتر و فراتر از رشد اقتصادی است و اینکه رشد اقتصادی باید اساساً به مثابه ابزار بسط گزینه‌های انتخاب مردم به حساب آید تا اینکه به خودی خود به عنوان یک هدف نگریسته شود.

رشد در مقابل توسعه انسانی

در مقدمه به این نکته اشاره شد که برخی ازدغدغه‌های سن در مورد پیوند بین رشد و توسعه انسانی با دیدگاه‌های چند تن از اقتصاددانان اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل ۱۹۷۰ میلادی مشترک و یکسان بوده است. در آن زمان بهترین شواهد تجربی به طنز حکایت از آن داشتند که رشد لزوماً به گروه‌های فقیر کمک نمی‌کند (آدلمن، ۱۹۷۵: ۳۰۲). در چنین شرایطی کاملاً قابل درک است که یک اقتصاددان بسیار باهوشی چون سن باید بر روی توسعه انسانی به مثابه مخالف رشد، تأکید ویژه‌ای داشته باشد. البته رشد کماکان مهم باقی می‌ماند حتی اگر ما به آن به مثابه ابزاری برای یک هدف بنگریم. همانگونه که سن خود بدان اشاره دارد موفقیت حمایت‌محور در مقایسه با موفقیت رشد محور دستاورد کمتری داشته است، جایی که افزایش ثروت اقتصادی و تقویت کیفیت زندگی به سمت یکدیگر میل پیدا می‌کنند (سن، ۱۹۹۹: ۴۸). به همین ترتیب باید گفته شود که حتی اگر رشد به مثابه چیز ذاتاً با ارزشی درک شود برای توجه و پرداختن به توانمندی‌هایی چون قابلیت داشتن زندگی طولانی، با دانش و علم بودن و دسترسی به منابع اقتصادی داشتن، دارای اهمیت‌اند. این قابلیت‌ها می‌توانند از طریق افزایش پس‌اندازها، تسهیل توسعه تکنولوژیک و دسترسی به سرمایه به رشد اقتصادی کمک کنند. این به نظر نشان می‌دهد که زمینه‌هایی برای باور اینکه رشد و توسعه اقتصادی ممکن است واقعاً دوشادوش یکدیگر به پیش بروند وجود دارد. این فرضیه به نظر بوسیله پژوهش‌های تجربی اخیر مورد حمایت قرار می‌گیرد. راولسون (۲۰۰۱) اظهار می‌دارد که شواهد موجود نشان می‌دهد که گروه‌های فقیر در کشورهای در حال توسعه در افزایش ثروت به واقع سهم می‌شوند.

در این میان در آنکتاد^۱، این نکته مورد بحث قرار می‌گیرد که جایی که فقر تعمیم یافته است، رشد اقتصادی پایدار تأثیرات مثبت قوی‌ای در کاهش فقر به ویژه فقر شدید داشته است. در حالیکه نزاع و درگیری ادعا شده بین رشد و توسعه انسانی به نظر کم اهمیت‌تر از آن چیزی که در ابتدا به نظر می‌آمد، است اما این نکته بدان معنا نیست که تمرکز بر روی توسعه انسانی مفید نیست. در حالیکه رشد عموماً نفعش نصیب فقرا می‌شود تفاوت‌های عظیمی بین کشورها در مورد اینکه چه مقدار مردم فقیر در توسعه سهیم هستند و اینکه تأثیرات متنوعی بین مردم فقیر در هر کشوری به چشم می‌خورد، وجود دارد.

آناندوراوولین(۱۹۹۳: ۱۴۷) عنوان می‌دارد که شواهد بین کشورها نشان می‌دهد که حداقل در مورد بهداشت پایه، ثروت میانگین برای توسعه انسانی حائز اهمیت است اما این عامل تا اندازه‌ای مهم است که منجر به بهتر شدن فقر درآمدی پائین و سرویس‌های عمومی بهتر شود. در حالیکه آناندوراوولین هشدار می‌دهند که توانمندی‌های بهداشت عمومی ممکن است نسبت به دیگر انواع توانمندی‌ها به عمل عمومی پاسخگو باشند، اما آنها این دیدگاه را نیز دارند که تحلیلشان از این دیدگاه حمایت می‌کند که عناصر و مؤلفه‌های مشخص هزینه کردن عمومی می‌توانند به میزان قابل توجهی در توسعه انسانی در کشورهای فقیر مهم و موثر می‌باشند.

با در نظر گرفتن توجه ویژه‌ای که سن به مسأله اندازه‌گیری رفاه اقتصادی کرده است، عجیب نیست که کارش تأثیر مهمی بر روی اندازه‌گیری فقر داشته است. در بازننگری و مرور اندیشیدن درباره فقر کانبور و اسکویر(۲۰۰۱) اهمیت و نقش سن را نه تنها در توجه و تمرکز بر روی فقر درآمد یا هزینه بلکه بر روی طیفی از شاخص‌ها شامل امید به زندگی، مرگ و میر کودکان، بهداشت، آموزش و امثالهم انکار ناشدنی می‌دانند. آنها دریافتند که بسط دادن تعریف فقر اساساً خیلی به درک این نکته که چه کسی فقیر است کمک نمی‌کند و با این حال آنها عنوان می‌دارند که در حالیکه معیارهای کلی اندازه‌گیری فقر تا حد زیادی دست‌نخورده باقی مانده است ارائه تعریفی جامع‌تر از فقر به ما این امکان را می‌دهد تا توصیفی بهتر از آن داشته باشیم که این امر برای طراحی برنامه‌های ویژه جهت کمک به مردم برای فرار از فقر مثمر ثمر خواهد بود.

اقتصاد رفاه یا اقتصاد توسعه؟

طی دهه ۱۹۹۰ میلادی، تمرکز بر روی توسعه انسانی به مثابه رویکردی مخالف با رشد نقشی مهم در برجسته ساختن هزینه‌های اجتماعی برنامه‌های ثبات و تطبیق ساختاری توسط نهادهای واشنگتن مورد حمایت قرار گرفتند. ال‌گور (۲۰۰۰: ۶-۷۹۵) تصدیق می‌کند که نزاع بین اجماع عمومی واشنگتن و رویکرد توسعه پایدار انسانی (SHD) تأثیر تعدیل‌کننده بر روی رویکردهای پیشین داشته و رویکرد توسعه‌ای را بیش از پیش انسانی ساخته است. علیرغم این ال‌گور اظهار می‌دارد که رویکرد SHD تأثیر حفظ‌کننده بر برخی از ویژگی‌های کلیدی اجماع واشنگتن داشته است و اینکه تمامی منافع و فواید این رویکرد خیلی زود خریدار یافت چرا که این فواید و منافع در حمایت از این دیدگاه ال‌گور به تمرکز اصلی رویکرد توسعه پایدار انسانی بر روی هر گونه عدم همخوانی و هماهنگی بین عملکرد رشد اقتصادی و عملکرد اجتماعی و همچنین بر روی روش‌هایی که در آن سیاست داخلی را می‌توان برای انتقال دستاوردهای بیشتر برای هر سطحی از تولید، خالص داخلی بکار گرفت اشاره می‌کند. در جایی دیگر ال‌گور دغدغه‌هایی را عنوان داشته است که متغیرهای کانونی جزئیات دقیق رویکرد توانمندی سن بافت‌های نهادی که در درون آن اعمال فردی تجسد می‌یابند را مجزا می‌سازد و در نتیجه دیدگاهی جانبدارانه و با تبعیض را در مقایسه توسعه‌هایی که مثلاً از تغییرات ماهیتاً پیچیده اجتماعی در مورد ارتباط مردمشان با یکدیگر، شاهدند (گور، ۱۹۹۷: ۲۴۷). [۱۱]

در کتاب پیشگفتاری بر توسعه و آزادی، سن عنوان می‌دارد که عاملیت فردی نقشی کلیدی را در توسعه ایفا می‌کند. او می‌گوید: از سویی دیگر آزادی عاملیت که ما واجد آن هستیم به گونه اجتناب‌ناپذیری از سوی جامعه و به وسیله فرصت‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی که برای ما فراهم می‌آورد، مشروط و محدود است. یک نوع مکمل‌کنندگی عمیق بین عاملیت فردی و چیدمان و آرایش اجتماعی به چشم می‌خورد. این نکته حائز اهمیت است که همزمان آزادی فردی و تأثیر نیروهای اجتماعی را مد نظر قرار دهیم و درک نماییم؛ البته در نگاه به تأثیر نیروهای اجتماعی باید تأثیر آن را بر آزادی فردی در نظر داشته باشیم. برای مقابله با مشکلات و مسائلی که با آن روبرو می‌شویم باید به آزادی فردی به مثابه یک تعهد اجتماعی بنگریم (سن، ۱۹۹۹: ۱۲).

در بحث در مورد موضوع فردگرایی در رویکرد سن به ارزیابی رفاه، رویز (۲۰۰۰) اظهار می‌دارد که این امر حائز اهمیت است که بین فردگرایی اخلاقی از یک سو و فردگرایی هستی‌شناختی یا

روش شناختی از سوی دیگر تمییز قابل شد. فردگرایی اخلاقی تلویحاً اشاره دارد که در ارزیابی وضعیت امور ما تنها تأثیر این وضعیت‌ها بر روی افراد را مورد سنجش قرار ندهیم. بر اساس نظر روبیز، سن فردیتی اخلاق گراست و نه یک فردیت هستی شناختی یا روش شناختی. وی از فردگرایی اخلاقی سن از این رو که صحبت کردن در مورد رفاه جامعه به مثابه چیزی کاملاً مجزا و منفک از رفاه فرد، کاملاً بی‌معناست. وی همچنین مدعی است که همین وضعیت در مورد توانمندی نیز به چشم می‌خورد.

استدلال روبیز را با توجه به مفهوم رفاه می‌توان مورد سؤال و بررسی قرار داد اما حتی اگر این ادعاها را بپذیریم، این امکان وجود دارد که رفاه آزادی و یا توانمندی را عرضه کند. نهادهای عقلانی اجتماعی می‌توانند به گونه‌ای ابزاری عمل کنند تا آزادی افراد را همانگونه که سن در بالا نقل کرده است، افزایش دهند. اما این نکته نیز قابل بحث است که نهادهای عقلانی اجتماعی واجد ارزش‌هایی فراتر از ارزش‌های ابزاری هستند و خود نیز تجسد آزادی هستند. [۱۲] تا آنجایی که به توانمندی مربوط می‌شود گفتمان هنجاری اشاره دارد که صحبت کردن درباره توانمندی یک ناحیه، یک صنعت و یا یک کارخانه به مثابه توانمندی متمایز از فردی کاملاً طبیعی است.

پیشتر در جریان بحث مفهوم فرصت آزادی سن، برخی نگرانی‌ها در مورد رویکرد گزینه‌محور در مورد مسئله توانمندی بیان شد. فرمولی که توسط سن بکار گرفته شد بنا به دلایلی به نظر می‌رسد که مجموعه‌ای از روش‌ها را به کار بسته است. همانگونه که ناکس (۱۹۶۸: ۱۰۵) خاطر نشان می‌سازد این فرمول ابتکارات و خلاقیت را نادیده می‌گیرد و "آزاد می‌برد که انتخاب ذاتاً گزینش مورد نظر یک چیز محسوب نمی‌شود بلکه یک خود اختراعی، یک تعیین فراتر از آنچه که من می‌خواهم باشد یا جامعه می‌خواهد". ناکس این نکته را روشن می‌سازد که خود اختراعی که وی در نظر دارد در برگیرنده ساختن چیزی از هیچ چیز نیست بلکه درباره مدل‌سازی آینده از طریق مواد خام و اطلاعاتی است که از گذشته برای ما به جا مانده است. تمایز بین توانمندی‌ها و کارکردهای بدست آمده به نظر چارچوبی را فراهم می‌آورد که در درون آن چنین اقدامات خلاقانه‌ای در آن جای دارد، اما این امر خود نیازمند مقاصد و نقطه عزیمت‌های جدیدی در پرداختن به مفهوم توسعه است. رویکرد جامع‌تر به فرایند توسعه در عین حال مستلزم رها کردن اتمیزه‌گرایی روش شناختی است که مدعی است کالاهای جمعی قابل فروکاستن هستند؛ بدون هیچ باقی مانده‌ای در جهت منافع افراد (۲۰۰۰: ۱۷۵).

این مقاله نشان داده است که سن سعی وافری داشته است تا اقتصاد رفاهی را از پیامدهای فردگرایی روش شناختی از طریق جستجوی مبنایی عینی جهت مقایسه رفاه و با تأکید بر نیاز به قیاس پذیری و با خلق فضایی برای ارزشیابی های هنجاری، رهایی بخشد. در مسیر انجام این فرایند سن همچنین نقدهایی را در مورد پوزیتیویسم و مفاهیم عقلانیت در اقتصاد ارائه کرده است. اینها مهم ترین و نخستین دستاوردهای وی محسوب می شوند. سن در کمک به رویکرد توسعه انسانی بسیار تأثیرگذار بوده است و به تعدیل برخی از زیاده روی های رویکرد بازار آزاد کمک کرده است. رویکرد سن بر اساس تحلیل پویایی بلند مدت که از ویژگی های اقتصاد سنتی توسعه محسوب می شوند، کمتر بوده است. این رویکرد نشان می دهد که تمایز بین توانمندی و کارکرد را می توان توسعه داد تا به خلاقیت انسانی اجازه حضور داده شود. یک بررسی کامل فرایند توسعه بیش از آنکه نیازمند تحلیل در سطح فردی باشد، مستلزم تحلیل در سطح اجتماعی است.

پی نوشت ها:

۱. لویس، ۱۹۵۵: ۱۰-۹، ۲۱-۴۲۰، نقل شده در اچ دابلیو آرنست، ۱۹۸۹، ۱۷۷: سن (۱۹۹۹، ص، ۲۹۰ و ۲۰۰۲، ص، ۶۰۵) برای لویس خیلی مهم است چراکه طیفی از انتخاب حیاتی و مهم در مورد موضوعات ارزشمند به بسیاری از عوامل دیگر علاوه بر مسأله رشد بستگی دارد.
۲. از میان طرفداران این موضع دودلی سیرز، محبوب الحق، هانس سینگر، ریچارد جالی،) ارندت، ۱۹۸۹، ص. ص. ۱۱۳-۸۹). در ضمن به پانوش شماره ۳ نگاه کنید.
۳. سن در میان دیگر متفکرین به نقش لیتون، ۱۹۶۸؛ استریتن، ۱۹۷۲؛ آدلمن و موریس ۱۹۷۳؛ گرانت، ۱۹۷۵؛ گریفین و خان ۱۹۷۸؛ عثمانی، ۱۹۸۲؛ استیوارت، ۱۹۸۵. گریفین و نایت ادیت شده، ۱۹۹۰، ص، ۵۷، اشاره دارد.
۴. نگاه کنید به پیگو (۱۹۵۲، ۸۵۱). پیگو نوشت "میزان مشخصی از یک چیز را می توان فرض کرد تا میزان مشابهی از رضایت را بدست آورد، البته نه بین یک نفر و نفر دیگر بلکه بین اعضای نماینده گروه های از افراد".
۵. "این مایه اطمینان خاطر نیست اگر بگویم که هر دو انسان با درآمدی مشابه از استفاده شان بهره ای برابر می برند؛ یا اینکه رنج و محنت برابری را می برند. با این همه

- اگر ما بخواهیم میانگین بگیریم تا باعث شویم تفاوت‌ها و ویژگی‌های شخصی افراد تأثیری که برهم زننده تعادل داشته باشد می‌توانیم بگوییم که پولی که مردمی با درآمدی برابر پرداخت می‌کنند تا از مزایای بیمه برخوردار شوند و یا به عبارتی از آسیب دیدن در امان بمانند معیاری خوب برای این بیمه شدن و آسیب ندیدن است". (مارشال، ۱۹۶۲، ۱۶-۱۵)
۶. مواد در اینجا در معنای تحت اللفظی اش بکار نرفته است "اما به تعبیری که مردم مایلند تا پول برایش پرداخت کنند، یا به شکل مصرف کننده فردی یا در ظرفیت جمعی شان" (کلارک، ۱۹۵۱، صص. ۵-۶)
۷. برای بحث بیشتر سن را ببینید، ۱۹۸۲ الف، صص. ۵۳۲-۵۲۷ و سن، ۲۰۰۲، صص. ۱۱۸-۶۴)
۸. بعد اجتماعی آزادی مثبت را می‌توان در گزارش اخیر مارشال پورتر در مورد رقابت پذیری بریتانیا که بر نیاز به سرمایه گذاری مثبت در مهارت‌ها، زیرساخت‌ها و نهادها در مقایسه با بازار مبتنی بر اصلاحات تأکید داشت، مشاهده کرد. پورتر از واژه آزاد مثبت و منفی استفاده نمی‌کند اما آشکار است که بازار مبتنی بر اصلاحات بر آزادی منفی و مثبت تأکید می‌ورزد در حالیکه صورت‌های متنوعی از ظرفیت سازی به آزاد مثبت ارتباط دارند.
۹. در مورد ابعاد توسعه انسانی به آلتیر نگاه کنید (۲۰۰۲).
۱۰. نگاه کنید به "بازار و آزادی" فصل ۱۷ در کتاب سن (۲۰۰۲).
۱۱. همانگونه که گور بدان اشاره دارد رویکرد سن را به هر حال نمی‌توان برچسب فردگرایانه بودن زد. آین رویکرد شامل عناصر اجتماعی در فرایندی ارزیابی کننده به روش‌های مختلف مختلف است (گور ۱۹۹۷، صص. ۲-۲۴۱)، همچنین فاین (۲۰۰۲) و گاسپر (۲۰۰۲، صص. ۳-۴۵۲).
۱۲. به عنوان مثال نگاه کنید به نیوهایسر (۲۰۰۰) و گور (۱۹۹۷). برای اینکه استدلال اولیه‌ای که توانمندی‌های مشخصاً حیاتی و مهم انسان بیشتر ویژگی‌های اجتماعی هستند تا فردی، ببینید گفتگوی چهارم در جلد دوم داستان زنبوران مندویل (کایه، ۱۹۲۴، جلد دوم، صص. ۹-۱۸۸).

منابع:

- Adelman, I.(1975), "Development economic - a reassessment of goals", American Economic Review, Vol. 65 No. 2, pp. 302-9.
- Alkire, S.(2002), "Dimensions of human development", World Development, Vol. 30 No. 2, pp. 181-205.
- Anand, S. and Ravallion, M.(1993), "Human development in poor countries; on the role of private incomes and public services", Journal of Economic Perspectives, Vol. 7 No. 1, pp. 133-50.
- Arndt, H.W.(1989), Economic Development : The History of an Idea, University of Chicago Press, Chicago, IL.
- Basu, K.(1987), "Achievements, capabilities and the concept of wellbeing", Social Choice and Welfare, Vol. 4, pp. 69-76.
- Bentham, J.(1823), An Introduction to the Principles of Morals and Legislation, W. Pickering, London.
- Berlin, I.(1969), Four Essays on Liberty, OUP, Oxford.
- Carter, I.(1996), "The concept of freedom in the work of Amartya Sen : an alternative analysis consistent with freedom's value", Notizie Di Politeia, Vol. 12, pp. 7-22.
- Carter, I.(2003), "Positive and negative liberty", in Zalta, E.N.(Ed.), The Stanford Encyclopedia of Philosophy, Spring, available at : [http : //plato.stanford.edu/archives/spr2003/entries/ liberty-positive-negative](http://plato.stanford.edu/archives/spr2003/entries/liberty-positive-negative)
- Clarke, C.(1951), The Conditions of Economic Progress, Macmillan, London.
- Cohen, G.A.(1994), "Amartya Sen's unequal world", New Left Review, Vol. 203, pp. 117-29.
- Cooter, R. and Rappoport, P.(1984), "Were the ordinalists wrong about welfare economics?", Journal of Economic Literature, Vol. 22 No. 2, pp. 507-30.
- Crocker, L.(1980), Positive Liberty, Martinus Nijhoff, The Hague.
- Desai, M.(2001), "Amartya Sen's contribution to development economics", Oxford Development Studies, Vol. 29 No. 3, pp. 214-23.
- Fine, B.(2002), "Economics and ethics : Amartya Sen as starting-point", paper presented at the Annual Bank Conference on Development Economics.
- Fisher, I.(1918), "Is 'utility' the most suitable term for the concept it is used to describe", Economics Review, Vol. VIII, pp. 335-7.
- Gasper, D.(2002), "Is Sen's capability approach an adequate basis for considering human development?", Review of Political Economy, Vol. 14 No. 4, pp. 435-61.
- Gore, C.(1997), "Irreducibly social goods and the informational basis of Amartya Sen's capability approach", Journal of International Development, Vol. 9 No. 2, pp. 235-50.
- Gore, C.(2000), "The rise and fall of the Washington consensus as paradigm for developing countries", World Development, Vol. 28 No. 5, pp. 789-804.
- Griffin, K. and Knight, J.(Eds)(1990), Human Development and the International Development Strategy for the 1990s, Macmillan, London.

- Hayek, F. A.(1960), *The Constitution of Liberty*, Routledge & Kegan Paul, London.
- Hayek, F.A.(1978), *New Studies in Philosophy, Politics, Economics and the History of Ideas*, Routledge & Kegan Paul, London.
- Kanbur, R. and Squire, L.(2001), "The evolution of thinking about poverty", in Meier, G. and Stiglitz, J.(Eds), *Frontiers of Development Economics : The Future in Perspective*, World Bank and Oxford University Press, New York, NY.
- Kaye, F.B.(1924), *The Fable of the Bees*, 2 vols, The Clarendon Press, Oxford.
- Knox, M.(1968), *Action*, Allen & Unwin, London.
- Lewis, W. A.(1955), *The Theory of Economic Growth*, Alien & Unwin, London.
- Marshall, A.(1962), *Principles of Economics*, 8th ed., Macmillan and Co., London.
- Neuhouser, F.(2000), *Foundations of Hegel's Social Theory - Actualizing Freedom*, Harvard University Press, Cambridge, MA.
- Nozick, R.(1974), *Anarchy, State and Utopia*, Blackwell, Oxford.
- Pigou, A.C.(1952), *The Economics of Welfare*, Macmillan, London.
- Ravallion, M.(2001), "Growth, inequality and poverty : looking beyond the averages", *World Development*, Vol. 29 No. 11, pp. 1803-15.
- Robbins, L.(1976), *Political Economy Past and Present : A Review of Leading Theories of Economics*, Macmillan, London.
- Robeys, I.(2000), "An unworkable idea or a promising alternative? Sen's capability approach re-examined", Wolfson College, Cambridge.
- Scitovsky, T.(1951), "The state of welfare economics", *American Economic Review*, Vol. 41 No. 3, pp. 303-15.
- Sen, A.(1982a), *Choice, Welfare and Measurement*, Basil Blackwell, Oxford.
- Sen, A.(1982b), "Rights and agency", *Philosophy and Public Affairs*, Vol. 11 No. 1, pp. 3-39.
- Sen, A.(1984), *Resources, Values and Development*, Harvard University Press, Cambridge, MA.
- Sen, A.(1985), "Wellbeing, agency and freedom : the Dewey lectures 1984", *The Journal of Philosophy*, Vol. 82 No. 4, pp. 169-221.
- Sen, A.(1988), *On Ethics and Economics*, Basil Blackwell, Oxford.
- Sen, A.(1990), "Development as capability expansion", in Griffin, K. and Knight, J.(Eds), *Human Development and International Development Strategy for the 1990s*, Macmillan in association with the United Nations, London.
- Sen, A.(1992), *Inequality Re-examined*, Russell Sage Foundation and The Clarendon Press, New York, NY and Oxford.
- Sen, A.(1997a), *Resources, Values and Development*, Harvard, Cambridge, MA.
- Sen, A.(1997b), *On Economic Inequality*, expanded ed. with a substantial annexe by James E. Foster and Amartya Sen, The Clarendon Press, Oxford.
- Sen, A.(1999), *Development as Freedom*, OUP, Oxford.

- Sen, A.(2002), Rationality and Freedom, The Belknap Press of Harvard University Press, Cambridge, MA.
- Stigler, G.J.(1968), "The development of utility theory", in Page, A.N.(Ed.), Utility Theory : A Book of Readings, John Wiley & Sons, New York, NY, pp. 55-119.
- Sugden, R.(1993), "Welfare, resources and capabilities : a review of inequality re-examined by Amartya Sen", Journal of Economic Literature, Vol. XXXI, pp. 1947-62.
- Taylor, C.(1979), "What's wrong with negative liberty?", Philosophy and the Human Sciences, Vol. 2, University Press, Cambridge, pp. 211-29.
- UNCTAD(2002), The Least Developed Countries Report 2002 - Escaping the Poverty Trap, UNCTAD, Geneva.
- Van Staveren, I. and Gasper, D.(2002), "Development as freedom - contributions and shortcomings of Amartya Sen's development philosophy for feminist economics", working paper No. 365, ISS, The Hague.
- Further reading
- Cohen, G.A.(1993), "Equality or what? On welfare, goods and capabilities", in Nussbaum, N. and Sen, A.(Eds), The Quality of Life, The Clarendon Press, Oxford, pp. 9-29.
- Hausman, D. and McPherson, M.S.(1993), "Taking ethics seriously : economics and contemporary moral philosophy", Journal of Economic Literature, Vol. XXXI No. 2, pp. 671-731.
- Mill, J.S.(1999), On Liberty, Longman, Roberts & Green, London(original published in 1869), available at : www.bartleby.com/130/
- Nussbaum, M. and Sen, A.(Eds)(1993), The Quality of Life, The Clarendon Press, Oxford.
- Qizilbash, M.(1996), "Ethical development", World Development, Vol. 24 No. 7, pp. 1209-21.